



درس تفسیر سوره مبارکه قلم جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۵) سَنَسِفُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ (۱۶) إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) وَلَا يَسْتَثْنُونَ (۱۸) فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (۱۹) فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (۲۱) أَنْ اغْدُوا عَلَىٰ حَرِّئِكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (۲۲) فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ (۲۳) أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (۲۴) وَغَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ (۲۵) فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ (۲۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷) قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ (۲۸) قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (۳۰) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (۳۱) عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ (۳۲) كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَئِنَّ الْعَذَابَ الْآخِرَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳)﴾

سوره مبارکه «قلم» که در مکه نازل شد، ضمن اینکه عناصر محوری سور مکی که معارف توحیدی است را بیان می‌کند، مسئله موعظه را هم در نظر دارد. اساس قرآن کریم بر سه عنصر است: یکی ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ﴾، دوم: ﴿وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾، سوم: ﴿وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾. در تبیین معارف، از مثل استفاده می‌کند. در تشریح مواعظ، از مثال استفاده می‌کند. آنجا که بخواهند مطلب عمیق علمی را بفهمانند ضمن اقامه

برهان، مثل ذکر می‌کنند که مثل همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید دو کار می‌کند: یکی دامنه مطلب را پایین می‌آورد، رقیق می‌کند؛ یکی دست فهم شنونده را می‌گیرد و بالا می‌برد تا هم سطح بشوند و چیزی بفهمند. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾<sup>۱</sup>، کذا، یا مثل توحید را می‌فرماید که چند مالک‌اند و یک بنده دارند: ﴿فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ﴾<sup>۲</sup>، که اینها مثل هستند. خاصیت مثل این است که مطلب اوج گرفته را پایین می‌آورد و دست فهم مخاطب را بالا می‌برد تا بفهمد.

اما مثال، نمونه است، نه مثل. می‌فرماید اگر کسی به راه باشد، ما نعمت‌ها را بر او عرضه می‌داریم؛ مثالش فلان گروه هستند و اگر کسی کفران نعمت کند، نعمت را بعد از آزمایش‌های فراوان از او می‌گیریم؛ نمونه آن فلان گروه هستند. در سوره «قلم» مثال ذکر می‌کند، در سوره «کهف» مثال ذکر می‌کند، در سوره «سبا» مثال ذکر می‌کند. در سوره «قلم» که محل بحث است می‌فرماید اینها که معارف الهی را شنیدند - معاذالله - می‌گویند اینها اسطوره‌اند و افسانه‌های گذشته‌اند و تاریخ مصرف گذشته‌اند: ﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾، آن وقت قصه اصحاب جنت را به عنوان مثال نه مثل، به عنوان نمونه ذکر می‌کند که عده‌ای بودند قبلاً به راه بودند، بعد منحرف شدند، ما نعمت‌های الهی را به آنها عرضه کردیم؛ هوای مناسب، نعمت مناسب، زمین مناسب، ملک مناسب، باغداری مناسب، اینها باغی درست کردند نعمت‌های فراوان؛ اما حقوق الهی را نمی‌دادند.

پرسش: نمونه‌هایی از مثل در قرآن حکیم را ذکر بفرمایید.

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۱؛ سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

۲. سوره روم، آیه ۲۹.

پاسخ: حالا ذکر می‌کنیم. نمونه‌های مثل مثل همان است که فرمود: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾<sup>۱</sup> آنجا مثل ذکر کردند. فرمودند اگر بنده‌ای باشد خدمتگزار چند مولا که ﴿فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ﴾؛ چند مولا دارد که اینها هر کدام نظر خاص خودشان را دارند و این بنده باید حرف اینها را اطاعت کند؛ آن وقت بی‌نظمی شروع می‌شود، چرا؟ چون هر کدام یک نظر خاصی دارند. اگر چند خدا بخواهند عالم را اداره کنند، هر کدام یک علم مخصوص دارند که می‌شود برهان تمناع. دیگر نمی‌شود گفت اینها چون خدا هستند برابر با «ما هو الواقع»، «نفس الامر»، حق و مصلحت حکم کنند؛ چون خدا هست و بقیه عدم محض هستند. دو تا پیغمبر، دو تا امام (علیهم السلام) ممکن است این چنین باشند، برای اینکه واقع یکی است، «نفس الامر» یکی است، مصلحت یکی است، منفعت مملکت یکی است، اینها ممکن است باهم هماهنگ باشند انجام بدهند. اما نمی‌شود گفت دو تا خدا برابر «ما هو الواقع، ما هو المصلحة»، واقع و مصلحت «أو ما شئت فسمه» اینها فعل خدا هستند که بعد باید ظهور کنند. اینها که پیغمبر نیستند، اینها خدا هستند؛ لذا غیر از اینها چیزی در عالم نیست به نام «نفس الامر و واقع». عدم محض است. «نفس الامر» و مصلحت و منفعت و حکمت و واقع از آن به بعد ظهور می‌کند. چون دو تا خدا هستند، یک؛ صفات اینها عین ذات اینهاست، دو؛ دو تا ذات هستند، یقیناً دو تا علم هستند، دو تا حکمت‌اند، دو تا قدرت‌اند؛ لذا ممکن نیست که اینها دو تا خدا باشد و عالم منظم باشد!

این مطلب عمیق برهان تمناع سوره «انبیاء» را به صورت یک مثل ذکر می‌کند، می‌فرماید اگر شما غلامی فرض کنید عبدی فرض کنید که دارای چند مولایی باشد که هر کدام نظر خاصی دارند مثل غلام و عبدی که ﴿فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ﴾؛ یعنی چند تا مولا دارند که هر کدام نظر خاص خودشان را دارند. نظم این کار به هم می‌خورد.

مثل در قرآن کریم کم نیست. مثال در سوره مبارکه «کَهِف» هست، سوره مبارکه «سَبَأ» است که ذکر می‌کنند. فرمود: ﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ﴾؛ اینها را آزمودیم؛ ﴿كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾، اصحاب جَنّت گفتند بخشی نزدیک یمن بود. ﴿إِذْ أَقْسَمُوا﴾؛ سوگند یاد کردند؛ حالا هر چه نزد اینها محترم بود که ﴿لَيْسَ مِنْهَا﴾ آن جنت را، ﴿مُصْبِحِينَ﴾؛ یعنی بامداد وارد باغ می‌شوند تمام میوه‌ها را می‌چینند به کسی هم نمی‌دهند.

استثنا نکردند، مثلاً حالا «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» نگفتند، یک؛ حق فقرا را می‌دهیم نگفتند، دو؛ اینها مصادیقی است برای استثنا. شبانه حالا یا باد سوزان به حیات این باغ خاتمه داد، یا سرمای شدید آمد به حیات این باغ خاتمه داد، «علیّ ایّ حال»: ﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ﴾ آنجا که خصوصیت دخالت ندارد قرآن ذکر نمی‌کند؛ حالا چه باد گرم در منطقه‌های سوزان، یا برف سرد و تگرگ سرد در منطقه‌های سرد. ﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ﴾، در حالی که اینها در خواب خوش به سر می‌بردند.

﴿فَأَصْبَحَتْ﴾، این جنت ﴿كَالْصَّرِيمِ﴾. «أَصْبَحَتْ»؛ یعنی «دَخَلَتْ فِي الصَّبْحِ مَصْرُومَةً»؛ صبح که شد این باغ لخت شد. این مالکان خبردار نبودند. ﴿فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ﴾؛ اینها بامداد که شد یکدیگر را ندا دادند و خبر دادند که برویم میوه‌ها را بچینیم. چه گفتند؟ گفتند: ﴿أَنْ اِغْدُوا عَلَيَّ حَرِثَكُمْ﴾، غدوه، بامداد، صبح؛ یعنی بامداد بیایید برای چیدن میوه. اگر میل دارید زودتر حرکت کنید. ﴿فَانْطَلَقُوا﴾؛ به هر حال از خانه‌هایشان حرکت کردند آمدند به این باغ که مثلاً از خانه فاصله داشت، در حالی که تَخَافْتُ می‌کردند؛ «خَفِيَه»، «خَفْتُ»، «خَفْد»، با دال؛ هر سه به معنای آرام حرف زدن است. ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا﴾ که خَفِي است، یعنی ناقص است. ﴿لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ﴾، که ناقص نیست، «خَفْتُ»، این به معنای خَفِي است. اینها در قرآن استعمال شده است. اما

«خَفَدَ» که آخرش دال است که آن هم به معنای «خَفِيَ» است در قرآن نیامده است. این خَفَّاش را می‌گویند «حیوان خَفُود»؛ یعنی آرام آرام، چراغ خاموش حرکت می‌کند. این هر سه واژه به یک معناست.

«تَخَافَتَ» مثل تَخَافِي، یعنی مخفیانه، رازگویانه به یکدیگر می‌گفتند که طرزی برویم که کسی از این مستمندان وارد نشود نفهمد نیاید، ﴿أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ﴾؛ کسی نیاید، گدا نیاید.

﴿وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ﴾؛ نه تنها سعی کردند که مسکین نیاید، بلکه تصمیم گرفتند که اگر کسی بیاید حردش کنند، «حَرْدٌ؛ هو المنع». منتها منع بالفعل نیست، آهنگ بر منع است، قصد منع است، تصمیم جدی گرفتند که فقرا را راه ندهند. ﴿وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ﴾؛ یعنی «علی قصد طرد» در حالی که خود را قادر می‌پندارند. وقتی به باغ رسیدند دیدند که باغ را سرما زد یا آن حرارت سوزان، باغ را سوزاند. ﴿فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ﴾؛ ما بیراهه آمدیم اینکه باغ ما نیست، ما راه را گم کردیم. برخی‌ها احتمال دادند که ﴿إِنَّا لَضَالُونَ﴾؛ یعنی فهمیدند عذاب الهی آمده اینها گمراه هستند. دیگران گفتند خیر! ما بیراهه نیامدیم همین باغ ماست؛ منتها عذاب الهی آمد ما محروم از نعمت شدیم، ﴿بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ﴾.

در بین اینها یک عاقل و هشیاری بود گفت این درست است که یا حالا باد سوزان به حیات این باغ خاتمه داد یا تگرگ سرد به حیات این باغ خاتمه داد؛ ولی اینها مأموران الهی‌اند، این طور نیست که این باد به ذات خود حرکت کند یا سرما به ذات خود حرکت کند. ﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ﴾، این «لو» تحضیضیه است، «تحضیض»؛ یعنی ترغیب و تشویق. من گفتم به یاد خدا باشید. یک وقت خدا امتحان می‌کند، وقتی ببیند لایق نیست می‌گیرد. همین جریان مکه که فرمود: ﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ﴾؛ خود ذات اقدس الهی فرمود: مکه طوری است

که ﴿أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾<sup>۱</sup> دو اصل است که برای اینکه مردم بخواهند خوب زندگی بکنند ضروری است: یکی اقتصاد؛ دیگری امنیت. فرمود ما هر دو را برای مکه فراهم کردیم. ﴿أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ﴾ مستحضرید که نان عنوان مستقیم از اقتصاد است، ما در فارسی می‌گوییم نان مردم، در عربی می‌گویند خُبز. نان مردم یعنی اقتصاد. اینکه می‌گوییم: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾<sup>۲</sup> مال مردم را نخورید، «أَكَلَ»؛ یعنی تصرف. گاهی امری را عنوان مشیر قرار می‌دهند؛ حالا روی فرش مردم که نشسته می‌گوییم مال مردم را خورده است! زمین مردم را غصب کرده می‌گوییم مال مردم را خورده است! این خوردن چون یک اصل جامعی است اصل مهم است، کنایه از همه تصرفات است. گرسنه بودن یعنی بی‌اقتصاد بودن. نان مردم یعنی اقتصاد مردم.

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در همین جلد پنج کافی «کتاب المعیشة»، آنجا این حدیث نورانی را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند که «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تَفْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدِينَا فَرَائِضَ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ»<sup>۳</sup>، با اینکه خود حضرت چند سال در شعب ایطالب آن را مقتدرانه پشت سر گذاشت. این برای خودش که نمی‌گوید. عرض می‌کند خدایا! اگر بین ملت و نان ملت فاصله باشد دینداری آن ملت مشکل است. «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تَفْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدِينَا فَرَائِضَ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ». این مضمون آن حدیث نورانی جلد پنج کافی یعنی «کتاب المعیشة» است.

اقتصاد یک اصل مهمی است. ذات اقدس الهی هم به مردم مکه منت می‌گذارد، فرمود ما تأمین کردیم شما را: ﴿أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ﴾؛ یعنی اقتصاد شما را تأمین کردیم. ﴿وَأَمَّنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾؛ امنیت را فراهم کردیم. همه جا سخن از ناامنی است. آن روز قتل و غارت و راهزنی حرفه رسمی یک عده بود. مکه هم که می‌دانید یک سرزمین

۱. سوره قیش، آیه ۴.

۲. سوره نساء، آیه ۲۹.

۳. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص ۷۳.

﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ است که ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ را قبلاً ملاحظه فرمودید! ما یک موات داریم، یک دائر داریم، یک بائر داریم، یک «لم یزرع» داریم، یک ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾. ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ از همه آنها که در قبال دائرنده بدتر است. فرمود ما ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ را به همه نعمت دادیم. از خودش که چیزی ندارد. همه جا ناامن است، هر جا بروید غارتگری و شمشیر است اما اینجا آرام است. فرمود ذات اقدس الهی به برکت بیت خود، امنیت این مملکت، یک؛ و اقتصاد این مملکت را تأمین کرد، دو؛ اینها را از دست ندهید. بعد فرمود وقتی به بیراهه که رفتند: ﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا﴾، جنگ بدر آمد، اینها این همه کشته دادند. بعد در جریان فتح مکه همه قدرت‌ها در اختیار آنها بود، وقتی وجود مبارک حضرت فاتحانه وارد مکه شد دید اباسفیان راه می‌رود می‌گوید: «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي»، متحیرانه! حضرت از پشت رسیدند دست مبارک را روی دوش نحس اباسفیان گذاشتند فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ!» اباسفیان متعجب بود که ما به سربازان خود کباب دادیم با شتر رفتند با شمشیر جنگیدند، اینها به سربازانشان خرما دادند، پیاده بودند چوب دستشان بود خیلی هم مسلح نبودند، چگونه شد که ما شکست خوردیم؟! «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي!» حضرت فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ».<sup>۴</sup>

اینکه فرمود: ﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾؛ حالا لازم نیست که باغی باشد که حالا یک تندباد یا باد گرم سوزانی بیاید، همین که دماغ را خاکمالی می‌کند همین است. این ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾ کنایه است؛ می‌گویند دماغش را خاکمالی کردیم، حالا یا مالشان را می‌گیریم یا شمشیرش را می‌گیریم، یا جانش را می‌گیریم، دماغشان را خاکمالی کردند. خرطوم هم برای خنزیر است و برای فیل، نه برای خوک. در تعبیرات فارسی ما هم هست که دماغش را خاکمالی کردیم. حالا این دماغ خاکمالی کردن یا به این است که نظیر «اصحاب الجنة» است

۴. السيرة الحلبية، ج ۳ ص ۵۵؛ الروض النافع، ج ۷، ص ۱۳۵؛ «قَالَ: فَتَابُوا بَعْدَ وَحَسَنَ إِسْلَامِهِمْ وَ رُوَيْنَا بِإِسْنَادٍ مَتَّصِلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَى أَبِي سَفْيَانَ، وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو سَفْيَانَ قَالَ فِي نَفْسِهِ لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي، فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَ قَالَ: بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ يَا أَبَا سَفْيَانَ فَقَالَ أَبُو سَفْيَانَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ».

یا نظیر فتح مکه است که به هر حال افرادی که ضعیف بودند به حسب ظاهر، مسلح هم نبودند بر آنها غالب شدند و آنها هم تعجب می کردند می گفتند: «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي!»

اینجا فرمود این کار را کردیم. آن که عاقل بود گفت که ﴿أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ﴾، این «لولا» تحضیضیه است، من که شما را تشویق کردم که اهل تسبیح باشید. قدری خودتان قدری فقرا، فقرا حق دارند. این بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه هست؛ وجود مبارک حضرت این روایت را از پیغمبر نقل می کند که «إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»<sup>۵</sup> یعنی این سائل آبرومندی که آمد به شما مراجعه کرد او خودش نیامد، او را کسی فرستاد. اگر داریم که داریم، نداریم با ادب رد کنیم. حالا یک وقت است یک گدای حرفه ای است مستحضرید همه شما این را درس دادید؛ یکی از مکاسب محرمه همین تکدی اینهاست. اینها که بعد از مرگشان می بینند که اسکناس های فراوانی از اینها کشف می شود یکی از مکاسب محرمه ای که شیخ انصاری و دیگران ذکر کردند کسب این گدایان حرفه ای است با اینکه فراوان پول دارند سر کوچه می ایستند و گدایی می کنند. این کسب، کسب حرام است؛ تنها مرحوم شیخ انصاری که این فتوا را نداد، دیگران هم دادند.

اما یک وقت است که در اثر فشار اقتصاد و مشکلات مالی یک کسی آبرومند است و واقعاً ندارد حالا به شما مراجعه کرده، این بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه است که «إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»، آدرس خانه شما را خدا به او داد. مواظب باش! یا بده و محترمانه مشکل او را حل کن یا محترمانه رد کن. غرض این است که این خطر هست.

پرسش: در میان اصحاب جنت یکی از آنها آدم خوبی بود؛ اما وقتی باغ سوخت صبر کرد ... .

۵. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۳۰۴.



پاسخ: اما وقتی حرف می‌زند، ولی در عمل با اینهاست، چه کار بکند! فقط موعظه می‌کند. یک کسی که موعظه می‌کند ولی باهم‌اند باهم آمدند همین میوه را بچینند، باهم در این باغ سهم دارند، نگفت من سهم خودم را بدهم به آنها، فقط حرف زد یا موعظه کرد. این ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۶</sup> همین است، واعظ غیر متعظ همین است. حالا گریه مجانی را می‌کند اما به هر حال آمده میوه را بچیند و به کسی ندهد. با همین قصد آمدند.

﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ﴾ \* ﴿قَالُوا﴾، حالا اینها به هوش آمدند، چه وقت به هوش آمدند؟ آن وقتی که اثر ندارد؛ نظیر ایمان فرعون که به هر حال اثر نداشت. البته به آن حد نرسیدند، راه برای بازگشت بعدی هست؛ اما فعلاً از این باغ بهره‌ای نمی‌برند. ﴿قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا﴾؛ بله ما کار بدی کردیم. ﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ \* ﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوُمُونَ﴾؛ همه یکدیگر را سرزنش می‌کردند ملامت می‌کردند. بعد گفتند به هر حال ما در جرم مشترک هستیم: ﴿يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ﴾ \* عسی ربنا أن يبدلنا خيراً منها ﴿إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ﴾ \* ﴿كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾. در جریان اکبر بودن عذاب آخرت که به چهار حیوان در می‌آیند، این را در کتاب‌های عقلی برهان اقامه کردند که انسان در اثر حرکت جوهری به این سمت دارد حرکت می‌کند. آیات قرآن که مشخص فرمود یک عده مثلشان مثل حمار است؛ یعنی سفیهانه هستند حیوانات این بخشی‌اند. یک عده درنده‌اند ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ﴾<sup>۷</sup>. یک عده هم که ﴿شَیَاطِينَ الْإِنْسِ﴾<sup>۸</sup> هستند. یک عده هم که ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ﴾<sup>۹</sup>، و وجود مبارک حضرت امیر هم فرمود برادر جعفر طیار است، با فرشته‌هاست، آن بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) هم که در اوایل سوره

۶. سوره صف، آیه ۲.

۷. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۸. سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۹. سوره نساء، آیه ۶۹.

مبارکه «آل عمران» است که حضرت فرمود ذات اقدس الهی علمای توحیدی را در ردیف ملائکه ذکر می‌کند: <sup>۱۰</sup>

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾ <sup>۱۱</sup>

اما حالا آن مثل‌هایی که در سوره مبارکه «کهف» و بعد در سوره مبارکه «سبأ» هست. در سوره مبارکه «کهف» آیه ۳۲ این است: ﴿وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِحَدِيثِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا﴾؛ اینجا گرچه به صورت مثل ذکر کرد، ولی در پایان فرمود یکی از این دو شریک به دیگری گفت که ﴿كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾، ولی من حرفم این است: ﴿هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا﴾ \* وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ <sup>۱۲</sup>؛ چرا وقتی وارد باغ شدید شکر نکردی؟! چرا نگفتی من حق الهی را می‌خواهم بپردازم؟ ﴿إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا﴾؛ آن‌گاه در آیه ۴۲ فرمود: ﴿وَ أَحِيطَ بِشَمَرِهِ فَاصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا﴾، ببینید آدمی که گرفتار شده این دست‌ها را به هم می‌مالد. فرمود: ﴿فَاصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ﴾؛ این دست را روی آن دست این کف را روی آن دست که چرا من بیراهه رفتم و همه دارایی من به خطر افتاد و از دست من رفت؟ بعد مثال‌های دیگری هم ﴿وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا﴾ ذکر می‌کند.

در سوره مبارکه «سبأ» هم مشابه این جریان را بیان فرمود؛ آیه شانزده سوره مبارکه «سبأ» همین است. فرمود: ﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ﴾؛ وقتی وارد شهر می‌شدید، طرف راست شهر و طرف باغ شهر دو تا باغ بزرگ برای اینها بود. ﴿جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ﴾. ما گفتیم: ﴿كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ﴾، این عنایت‌های الهی است؛ اما ﴿وَ اشْكُرُوا لَهُ﴾، نه بیراهه بروید و نه راه کسی را ببندید حق فقرا را هم بدهید. ما

۱۰. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص ۱۸۰.

۱۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۱۲. سوره کهف، آیات ۳۷ - ۳۹.

آزمودیم شما را، امتحان می‌کنیم. ﴿بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ﴾، یک آب و هوای خوبی، باغ خوبی، میوه خوبی، خدای مهربانی هست؛ پس همه نعمت برای شما هست. ﴿فَاعْرِضُوا﴾؛ اینها اعراض کردند، رو برگرداندند. ﴿فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ﴾؛ این سیل دمان را ما فرستادیم. ما راهنمایی کردیم. این ﴿فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱۳</sup> را که قبلاً هم بحث آن گذشت همین طور بود. این آب را به موقع می‌فرستاد؛ ﴿أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ﴾؛<sup>۱۴</sup> یک راهنمایی دارد راهی دارد. کجا چقدر ببارد؟ کجا را ببرد؟ کجا را نبرد؟ همه اینها رهبری شده است، قطره‌ای بدون اذن الهی حرکت نمی‌کند.

فرمود سیل خروشان را فرستادیم به هر دو باغی که وقتی وارد شهر می‌شدید طرف شمال و طرف راست، طرف چپ باغ بود، حالا ویران شده است. ﴿فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أُثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ﴾، ما به جای این دو تا باغ، دو تا باغ سوخته به آنها دادیم که هیچ میوه‌ای ندارد مگر اینکه مقداری از همین میوه‌هایی که حیوانات جنگلی می‌خورند و همین. ﴿بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ﴾ که ﴿ذَوَاتِي أُكُلٍ﴾ «اُكُل»؛ یعنی میوه، در قبال «اُكُل» که «اُكُل»؛ یعنی خوردن، «اُكُل»؛ یعنی میوه. ﴿خَمْطٍ وَ أُثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ﴾، که اینها نه درآمدی دارند و نه خوراکی هستند. ﴿وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ﴾، همه راه‌ها را مشخص کردیم کجا حرکت کنید و کجا حرکت نکنید، اما تمام نعمت‌ها را دادیم گفتیم به اندازه لازم مصرف کنید، فقرا عیال من هستند که باید به دست شما عطا بشوند. مبادا خیال کنید مال خودتان را به آنها دادید. در روایات فراوانی هست که ائمه (علیهم السلام) فرمودند اگر بیش از مثلاً بیست درصد لازم بود برای تأمین نیاز فقرا، خدا زکات را در آنجا بیش از بیست درصد قرار می‌داد، ولی کافی

۱۳. سوره زمر، آیه ۲۱.

۱۴. سوره سجده، آیه ۲۷.

است، در هر عصری. این در روایات باب زکات است. مبادا کسی خیال کند که مال خودش را دارد به فقیر می‌دهد؛ مال فقیر را به فقیر می‌دهد. چرا غصب است؟ چرا اگر مال غیر مخمس بود یا غیر مزکی بود در آن نمی‌شود نماز خواند، در آن نمی‌شود زندگی کرد؟ برای اینکه دیگری شریک است. این «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ» در اموال اغنیا سهمی، اینها شریک هستند به همین مناسبت است.

غرض این است که ما یک سلسله حقوقی داریم مثل زکات و اینها؛ حالا اگر کسی وجوه شرعی خود را داد زکات خودش را داد، یک همسایه فقیر هست که فقط او باخبر است، این می‌شود واجب عینی. و اگر چند نفر از اهل محل باخبر هستند، می‌شود واجب کفایی. این چنین نیست که اگر کسی وجوهات شرعی را داد بعد فقیر در مملکت بود بر او چیزی نباشد. این آزمون الهی است. فرمود شما مأموران الهی هستید دست شما باید در مسیر دست ذات اقدس الهی باشد که دوباره این دست پُر برگردد. همان دینی که می‌گوید تکدی این فقرای حرفه‌ای حرام است؛ این جزء مکاسب محرّمه است. این فقیری که حرفه‌ای است بعد از مرگ او مال فراوانی هم کشف می‌شود با اینکه دارد باز گدایی می‌کند، این کسب حرام است. همان دین می‌گوید کسی که ندارد، اگر فقط شما مطلع هستید می‌شود واجب عینی، اگر چند نفر مطلع هستند می‌شود واجب کفایی. فرمود: «إِنَّ الْمَسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ این را خدا فرستاد. شما دارید فرستاده خدا را رد می‌کنید. آدم چه جوابی بگوید؟ چگونه جواب بگوید؟ این روایت را ملاحظه بفرمایید در نهج البلاغه. درست است که حضرت بخشنده بودند؛ اما کاملاً احساس می‌کردند. چرا وجود مبارک امام سجاد وقتی مالی را به فقیر می‌داد دستش را می‌بوسید و می‌بویید و به صورت می‌کشید؟<sup>۱۵</sup> چرا؟ اینها چون در واقع قرآن ناطق‌اند، حالا معلوم می‌شود که چگونه قرآن ناطق‌اند؟ ما اینها را می‌خوانیم و همه

را به تشبیه و کنایه حمل می‌کنیم. اینکه قرآن ناطق است می‌داند که این آیه چه می‌خواهد بگوید. ما مرتب اینها را می‌خوانیم بحث می‌کنیم؛ اما اینکه باید ببینیم نه بفهمیم، ببینیم که این آیه چه می‌گوید اهل آن نیستیم. آیه دارد که بعد از استدلال امام سجاد ما می‌فهمیم چه می‌خواهد بگوید؛ فرمود: ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾.<sup>۱۶</sup> فرمود خدا توبه را قبول می‌کند. حالا چرا «من عباد» نگفت «عن عباد» گفت؟ در بحث «توبه» گذشت. فرمود: ﴿يَأْخُذُ﴾، ما حالا بگوییم ﴿يَأْخُذُ﴾ یعنی «یتقبل»! یعنی نه! خدا می‌گیرد. اینکه مربوط به ذات خدا نیست این فعل خداست. آن دو تا فصل که منطقه ممنوعه است، یعنی ذات اقدس الهی و صفات ذات که عین ذات است، منطقه ممنوعه است. ما معنایش را با برهان می‌فهمیم، ما به برهان مکلف هستیم نه عرفان. ما به شهود مکلف نیستیم، آن مقدور کسی نیست؛ مثل کسی است که دل‌درد دارد، قلبش درد می‌کند، این درد را می‌چشد. وقتی به طبیب می‌گوید طبیب به مرض قلب این علم حصولی دارد، ولی خود بیمار به این مرض قلب علم حضوری دارد، یعنی دارد می‌یابد. ما درباره معرفت الهی، فعل خدا، تجلی خدا، ظهور خدا اینها را بله می‌توانیم یک کسی عارف باشد بیابد؛ اما ذات خدا و صفت ذات که نامحدود است این قابل شهود نیست؛ یعنی کجای آن را شما شهود بکنی؟! بعضش را؟ او که بعض ندارد. همه‌اش؟ او که نامتناهی است. هیچ ممکن نیست کسی بتواند خدا را شهود کند و ما مکلف به شهود هم نیستیم؛ اما البته فضیلتی است برای شهود فعل خدا. عرفان برای آن فعل خداست. اما ذات خدا را کاملاً می‌فهمیم، ذاتی است، نامتناهی است، ازلی است، ابدی است؛ برهان است، دلیل است، قرآن هم دلیل آورده است، ما دلیل را مکلف هستیم و خوب هم می‌فهمیم.

اما آن که مشکل را حلّ می‌کند شهود است. در این آیه دارد که ﴿وَأَخْذُ الصَّدَقَاتِ﴾؛ می‌گیرد. ما می‌گیرد را می‌گوییم یعنی قبول می‌کند. اما امام سجاد این دست را می‌بوید و می‌بوسد! می‌گوید قبل از اینکه دست من به دست فقیر برسد، به دست فرستنده فقیر رسید؛ این یک دید دیگری است. اگر «إِنَّ الْمِسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ امام سجاد می‌گوید قبل از اینکه دست من به دست این رسول برسد، به دست مرسل می‌رسد. این دست را می‌بوسد و می‌بوید. یعنی چه آیه را این طور معنا کردن؟ چون خودش در حقیقت آیه است. وقتی گفتیم اهل بیت قرآن ناطق‌اند یعنی همین! خودشان می‌دانند که دارند چه می‌گویند. حالا ما به آنجا نرسیدیم و نمی‌رسیم؛ اما «آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید»<sup>۱۷</sup> به قول حافظ. این بیان نورانی حضرت امیر را خوب می‌فهمیم که فرمود: «إِنَّ الْمِسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»، او را دیگری فرستاد. آن وقت اگر کسی - خدای ناکرده - به او نرسد مشکل پیدا می‌کند.

در سوره مبارکه «سبا» هم فرمود ما به اینها نعمت دادیم، گفتیم: ﴿بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ﴾، اینها ﴿فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ﴾؛ بساطشان را جمع کردیم. بعد ﴿فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ اَسْفَارِنَا﴾، بعد فرمود: ﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ﴾؛ ما انبیا فرستادیم حرف انبیا را گوش ندادند رفتند به دنبال شیطنت شیاطین، شیطان آن تصمیمی را که خواست بگیرد درباره اینها پیاده کرد. گفت من سواری می‌خواهم: ﴿لَا حَتَنَكَ ذُرِّيَّتُهُ﴾<sup>۱۸</sup>، که «أَحْتَنَكَ»، باب «افتعال»؛ «أَحْتَنَكَ الْفَرَسَ»؛ یعنی حَنَك و تحت حَنَك اسب را گرفته است. این اسب‌سوارها وقتی که سوار اسب شدند کاملاً می‌توانند این را بدوانند، چون حَنَك اسب و تحت حَنَك اسب و دهنه اسب و افسار اسب در اختیار آنهاست. در سوره «اسراء» دارد که ﴿لَا حَتَنَكَ ذُرِّيَّتُهُ﴾؛ من سواری می‌خواهم، و عملی کرد.

۱۷. اشعار منتسب به حافظ، شماره ۱۱.

۱۸. سوره اسراء، آیه ۶۲.

فرمود اینها حرف انبیا را گوش ندادند دارند به دیگری سواری می دهند که ما از ذات اقدس الهی مسئلت می کنیم  
به برکت قرآن و عترت اقتصاد مملکت را تأمین کند.

«و الحمد لله رب العالمین»